



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نوری (مفیدی)

موضوع کلی: القول فیما يجب فيه الخمس - السابع: الحلال المختلط بالحرام ...

تاریخ: ۱۰ آبان ۱۳۹۶

موضوع جزئی: جهات چهارگانه - جهت پنجم: شروط ثبوت این خمس

مصادف با: ۱۲ صفر ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۱۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

جهت پنجم: شروط ثبوت این خمس

جهت پنجم از جهاتی که در مورد مال حلال مخلوط به حرام و قبل از فروع مربوط به آن باید مورد بررسی قرار گیرد، عبارت است از شروط ثبوت خمس در مال حلال مخلوط به حرام. علی الظاهر در این جهت بین این که خمس را در این مقام به معنای اصطلاحی بگیریم یا به معنای لغوی، فرقی نیست. لذا حتی کسانی که معتقدند خمس در مال حلال مخلوط به حرام معنای لغوی دارد و می‌بایست به عنوان صدقه به فقرا داده شود، می‌توانند ثبوت این خمس را منوط به این شرایط بدانند؛ البته اگر ادله این شرایط را اثبات کند. لذا این مسأله بنائاً علی کلا المبینین قابل بحث است.

امام (ره) در متن تحریر فرموده‌اند: «السابع: الحلال المختلط بالحرام مع عدم تميّز صاحبه أصلاً و لو فی عدد محصور و عدم العلم بقدره كذلك؛ فإنّه یخرج منه الخمس حیثنّذ». هفتمین مورد از مواردی که خمس به آن تعلق می‌گیرد، حلال مخلوط به حرام است.

نظر امام (ره)

بحث ما از ابتدای سال تا کنون در همین یک خط بود که آیا این امر، هفتمین مورد تعلق خمس هست یا خیر؟ اساساً موضوع حلال مخلوط به حرام چیست؟ چرا خمس به آن تعلق می‌گیرد؟ آیا این خمس لغوی است یا اصطلاحی؟ و اکنون بحث در شروط ثبوت آن است که این قسمت از عبارت، اشاره به شروط ثبوت این خمس دارد: «مع عدم تميّز صاحبه أصلاً»؛ شرط اول این است که شخصی که مال او با حرام مخلوط شده، صاحب مال را تمییز ندهد و حتی علم اجمالی هم نداشته باشد؛ یعنی لا تفصیلاً و لا اجمالاً به مالک معرفت ندارد (ولو فی عدد محصور). شرط دوم این است که به مقدار آن مال نیز علم نداشته باشد. «کذلك» در این جا یعنی «ولو فی عدد محصور». اگر مقدار مال و مالک آن مطلقاً مجهول بود، آن‌گاه است که یک پنجم آن باید به عنوان خمس داده شود. منظور امام (ره) از این خمس، همان خمس اصطلاحی است؛ اما ما آن را به عنوان معنای لغوی پذیرفتیم. پس جهل به مالک و جهل به مقدار، در متن تحریر مورد تصریح واقع شده است.

نظر مرحوم سید (ره)

نظیر همین مطلب را مرحوم سید در عروه فرموده‌اند: «الخامس المال الحلال المختلط بالحرام علی وجه لا یتمیّز مع الجهل بصاحبه و بمقداره فیحل بإخراج خمس»؛ در مال حلال مخلوط به حرام در صورتی که اختلاط و عدم تمییز در ذهن

صورت بگیرد، به شرط این که صاحب آن مال مجهول باشد و مقدار آن معلوم نباشد، با اخراج خمس حلال می‌شود. در عبارات اکثر فقها به اشتراط ثبوت این خمس به جهل به صاحب مال و جهل به مقدار، اشاره شده است. عمده این است که ما باید ببینیم دلیل بر اشتراط این دو امر چیست؟ چرا شرط ثبوت این خمس، جهل به مالک و جهل به مقدار مال قرار داده شده است؟ آیا اساساً دلیلی داریم که اکثر آقایان ثبوت خمس را منوط به این دو شرط کرده‌اند؟ به چه دلیل این کار را کرده‌اند؟ بر این اساس ما بحث را در دو مقام دنبال می‌کنیم که مقام اول بررسی شرط اول و مقام دوم بررسی شرط دوم است.

ادله شرطیت جهل به مالک

دلیل اول

به چه دلیل جهل به مالک، شرط ثبوت این خمس است؟ اگر مالک مجهول نباشد، این شرط ثابت نیست؟ منظور از این جهل چه جهلی است؟ آیا جهل در مقابل علم تفصیلی است یا جهل در مقابل علم اجمالی را هم در بر می‌گیرد؟ این جا قطعاً موارد علم تفصیلی از دایره بحث خارج است. قدر متیقن از جهل این است که علم تفصیلی در مقابل آن باشد؛ یعنی مشخصاً و دقیقاً بدانیم مالک این مال زید یا عمر یا هر کس دیگر است. در این صورت خروج آن از این بحث کاملاً روشن است.

اما در جایی که علم اجمالی وجود چه باید کرد؟ یعنی ما می‌دانیم مالک این مال، یا زید بن عمرو یا زید بن بکر است. یعنی علم اجمالی داریم که محصور بین دو نفر است. آیا اگر این مقدار علم داشته باشیم، باز هم این خمس ثابت است؟ این را هم از دایره بحث خارج کرده‌اند. چون می‌گویند امکان ایصال مال به مالکی که بین المحصورین قرار گرفته، وجود دارد. همین قدر که ایصال مال به مالک ولو فی الجمله ممکن باشد، نوبت به مسأله خمس نمی‌رسد. این که امام (ره) در متن تحریر فرموده «مع عدم تمیّز صاحبه أصلاً و لو فی عدد محصور»؛ یعنی جهل مطلق (لا بالعلم الاجمالی و لا بالعلم التفصیلی). چون اگر به علم اجمالی یا تفصیلی معلوم باشد، امکان ایصال مال وجود دارد و نوبت به ثبوت این خمس نمی‌رسد.

با توجه به دلیل اول، وجه شرطیت جهل به مالک کاملاً معلوم می‌شود. یعنی ما ضمن این که موضوع را منقح کردیم، تا حدودی دلیل را هم از آن به دست آوردیم. چرا جهل به مالک شرط است؟ چون اگر صاحب مال معلوم باشد، یلزم ایصال المال الیه. اگر مال متعلق به دیگری باشد و صاحبش معلوم باشد، لازم است که این مال به دست صاحبش برسد. اگر بتوانیم یک مالی را به صاحبش برسانیم، لا وجه للحکم بلزوم اخراج الخمس [چه به عنوان خمس اصطلاحی و چه به عنوان صدقه]. این یک امر ارتکازی است و ارتکاز عقلاً این است که در جایی که مالک مال معلوم باشد، هیچ وظیفه فعلی غیر از ایصال مال به مالک وجود ندارد. خود همین برای التزام به این شرط کافی است.

هم‌چنین در جایی که علم تفصیلی به مالک وجود دارد، امکان ایصال مال به صاحبش واضح است و لازم است داده شود. در جایی هم که علم اجمالی به مالک هست، یعنی مثلاً ما می‌دانیم که مالک یکی از این دو نفر است، این جا هم امکان ایصال فی الجمله وجود دارد. حالا این که چطور ما بین این دو نفر انتخاب کنیم، بحث دیگری است و راه دیگری دارد. دلیل دوم: دلیل اول با قطع نظر از روایات بود اما دلیل دوم، روایات وارده در این باب است. در این زمینه به سه روایت اشاره می‌کنیم:

روایت اول: روایت عمار بن مروان: «فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرِفْ صَاحِبَهُ وَالْكُنُوزِ الْخُمْسُ». خمس در مال حلال مخلوط به حرام، به شرط عدم معرفت صاحب مال ثابت شده است. این روایت صریح در شرطیت عدم معرفت مالک برای ثبوت خمس است.

روایت دوم: جمله‌ای است که در ذیل روایت حسن بن زیاد آمده است. اگر به خاطر داشته باشید در ذیل روایت حسن بن زیاد این طور آمده که امام (ع) بعد از سخن از ثبوت خمس [چه به عنوان صدقه و چه خمس اصطلاحی] فرمود: «وَاجْتَنِبْ مَا كَانَ صَاحِبُهُ يُعْلَمُ». از مالی که صاحب آن معلوم است، اجتناب کن. مفهوم آن این است که اگر صاحب مال معلوم نباشد، خمس ثابت است. به بیان دیگر در مالی که صاحب آن معلوم است، هیچ راهی برای حلال شدن برای تو وجود ندارد. چون اگر صاحب آن مال معلوم باشد، باید آن را به صاحبش رساند. این عبارت نیز دلالت بر شرطیت جهل به مالک دارد.

مضافاً این که در سؤال سائل جمله‌ای آمده که آن جمله به نوعی بالملازمه دلالت بر این شرط می‌کند. سؤال این است که «إِنِّي أَصَبْتُ مَالًا لَّا أَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ». خود این که فرض سؤال، عدم معرفت حرام از حلال است، اقتضا می‌کند که صاحب مال هم معلوم نباشد. حرام یعنی مال غیر و مال غیر در نزد این شخص با مال خودش مخلوط شده است. این که سائل می‌گوید آمده‌ام توبه کنم، از این جا معلوم می‌شود که می‌داند که اگر مال غیر در دست او باشد، تصرف آن جایز نیست. هم‌چنین می‌داند که اگر مالک را بشناسد باید این مال را به صاحبش برگرداند. پس خود عدم معرفت حلال از حرام که در کلام سائل مورد تصریح واقع شده و تناسب این حکم و موضوع، اقتضا می‌کند که صاحب مال هم معلوم نباشد. پس روایت حسن بن زیاد بر شرطیت ثبوت این خمس دلالت دارد.

روایت سوم: جمله‌ای است که در روایت سکونی وارد شده است. سائل سؤال می‌کند: «إِنِّي كَسَبْتُ مَالًا أَغْمَضْتُ فِي مَطَالِبِهِ حَلَالًا وَحَرَامًا وَقَدْ أَرَدْتُ التَّوْبَةَ وَلَا أَدْرِي الْحَلَالَ مِنْهُ وَالْحَرَامَ وَقَدْ اخْتَلَطَ عَلَيَّ». نفس فرض این که در حلال و حرام اغماض و بی‌مبالاتی کرده و دقت به خرج نداده تا به جایی رسیده که حلال و حرام برای او قابل تفکیک نیست و اختلاط حاصل شده، خود همین عرفاً ملازم با جهل به مالک است. پس روایت سکونی نیز به نوعی دلالت بر شرطیت جهل به مالک دارد.

هم‌چنین اگر در مورد روایت سکونی و صدر روایت حسن بن زیاد که سائل در هر دو روایت مسأله اختلاط حلال به حرام را مطرح کرده، قائل به اطلاق باشیم، این اطلاق با آنچه که در روایت عمار مطرح شده تقیید می‌شود. اگر فرض کنیم روایت سکونی و هم‌چنین صدر روایت حسن بن زیاد اطلاق دارد که در آن جا سؤال از اختلاط حلال به حرام بود، قابل تقیید به ذیل روایت حسن بن زیاد است. چون در ذیل روایت حسن بن زیاد این جمله آمده: «وَاجْتَنِبْ مَا كَانَ صَاحِبُهُ يُعْلَمُ»؛ از مالی که صاحب آن معلوم است اجتناب کن.

لذا مجموعاً با توجه به روایات این باب که دال بر اشتراط ثبوت خمس به جهل به مالک است و هم به عنوان یک ارتکاز عرفی کاملاً ثابت شده است که اگر مالک مال معلوم باشد، باید به دست مالک برسد. لذا بحث از شرط اول خیلی نیاز به بسط و توضیح بیش از این ندارد.

بررسی شرطیت جهل به مقدار مال

أما الشرط الثاني و هو الجهل بمقدار المال.

شرط دوم کمی بحث دارد و در آن اختلاف وجود دارد و اقوال متعددی در مورد آن مطرح شده است. برخی می گویند اصلاً شرط نیست و در بین برخی دیگر اختلاف است. باید این ادله این اقوال را بررسی کنیم تا ببینیم آیا شرط دوم قابل اثبات هست یا نیست؟ این شاء الله بعد از تعطیلات اربعین این بحث را بررسی می کنیم.

سؤال:

استاد: بحث این است که اگر مالک مال معلوم باشد، نه می توانیم تصدق دهیم و نه خمس. این کاملاً واضح و مسلم است. لزوم ایصال مال به مالک، تنها راه است. آن ها مفروغ عنه است و بر اساس آن ها می گوئیم این مال باید به صاحبش داده شود.

اهمیت زیارت امام حسین(ع)

چون ایام اربعین نزدیک است و روز چهارشنبه است، به همین مناسبت روایتی را از امام باقر(ع) می خوانم. حمران می گوید وقتی از سفر زیارت امام حسین(ع) از کربلا برگشتم، امام باقر(ع) به دیدار من آمد و فرمود: «أُبَشِّرُ يَا حُمْرَانُ فَمَنْ زَارَ قَبْرَ شُهَدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) يُرِيدُ اللَّهُ بِذَلِكَ وَصِلَةَ نَبِيِّهِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». حمران می گوید بعد از آن که من از سفر برگشتم، امام باقر(ع) به دیدار من آمدند و فرمودند: ای حمران، به تو بشارت می دهم که هر کسی که قبور شهیدان آل پیامبر را زیارت کند و مقصود او از این کار رضایت خدا و قرب به پیامبر باشد، از گناهانش خارج می شود هم چون روزی که مادرش او را زاده است.

این تعبیر بلندی است که امام باقر(ع) برای زیارت قبور شهدای آل پیامبر(ص) فرموده که بارزترین مصداق شهدای اهل بیت، شهدای کربلا هستند. اگرچه این امر برای همه شهدای آل رسول است؛ اما این جا قرائنی هست که مقصود شهدای کربلاست.

آن چه که مهم است، این است که زیارت یک شرط مهم دارد و آن این که قصد از این زیارت، تحصیل رضای الهی و قرب به پیامبر باشد. واقعاً لله و لرسوله این زیارت انجام شود. اگر این طور باشد، انسان از گناهان خارج می شود، هم چون انسانی که تازه از مادر متولد شده است. کسی که وارد این دنیا می شود، از یک عالم تاریک به عالم نور وارد می شود. بچه از محیط تنگ و تاریک شکم مادر، بدون این که گناهی داشته باشد به نور، روشنایی و عظمت وارد می شود. در این جا امام باقر(ع) چنین تشبیه کرده و می گوید کسی که برای رضای خدا و تقرب به پیامبر(ص) به زیارت قبور این شهدا برود، از گناهان خارج می شود؛ یعنی پرونده اعمال او کاملاً سفید می شود. کأن هیچ گناهی مرتکب نشده است. به عبارت دیگر از ظلمت کده گناه به نور و روشنایی وارد می شود.

این کلیت زیارت سیدالشهدا و اثری است که بر آن مترتب شده که البته طبیعی است. وقتی به فرموده امام صادق(ع) انبیا فوج فوج به کربلا می روند و قبر سیدالشهدا را زیارت می کنند و سپس عروج می کنند، معلوم است که این مکان باید برای انسان های معمولی چه آثاری داشته باشد؟! باز به فرموده امام صادق(ع) مکانی که ملائکه فوج فوج عروج می کنند و آن

۱. أمالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۲۰.

مکان را زیارت می‌کنند، بدیهی است که برای انسان می‌تواند چه آثاری داشته باشد؟! مهبط ملائکه و انبیا جای کمی نیست. به هر حال این چیزی نیست که در عالم مادی قابل دیدن باشد. این یک حقیقتی در عالم غیب است و تأثیرات خاص خود را در آن عالم دارد.

این امر در اربعین و آن هم با پای پیاده یک اهمیت خاص و مضاعف پیدا کرده است. سرزمینی که پیامبر(ص) آن را بطحاء الجنه نامیده است: «وَإِنَّهَا لَمِنْ بَطْحَاءِ الْجَنَّةِ»؛^۱ پیامبر(ص) ارض کربلا از بساط‌های بهشت دانسته است. این را ضمیمه کنید که در برخی روایات، زیارت اربعین از علامات مؤمن دانسته شده است. حالا این که چرا از علامات مؤمن دانسته شده، قطعاً توضیح و تفسیر خاصی دارد که الان فرصت بیان آن نیست.

ارزش ذاتی زیارت کربلا و قبور شهدای کربلا، ارزش ذاتی آن مکان و این که بساط بهشت است، انبیا و ملائکه فوج فوج آن جا را زیارت می‌کنند، همه این‌ها را در ظرف زمانی اربعین ملاحظه کنید و همه این‌ها را در کنار این قرار دهید که امروز یک عنوان ثانوی هم پیدا کرده که در حقیقت برای تشیع و بلکه برای عموم مسلمین و حتی غیر مسلمین که به این راه و به این مکتب علاقه‌مند هستند، به یک مانور قدرت تبدیل شده است. آنچه که در این شرایط بسیار مهم است، این است که باید مراقب باشیم این زیارت، عنصر جوهری و اصلی خودش را که قصد قربت و تحصیل قرب به پیامبر است، از دست ندهد. چون این است که باعث می‌شود که مسافر کربلا بعد از زیارت، هم چون کودکی باشد که از مادر متولد شده و از گناهان خارج می‌شود. این مهم‌ترین مسأله‌ای است که در این امر باید دقت شود. یعنی زیارت باید برای خدا و برای قرب به پیامبر باشد.

دوم این که زیارت اربعین یک مانور قدرت و تجمعی است که کمیت آن مهم است. وقتی یک جمعی به این بزرگی در سال اجتماع پیدا می‌کنند و پیوستگی، همراهی و همدلی خود را با مکتب اهل بیت و آرمان‌های مکتب اهل بیت نشان می‌دهند، این امر مایه یأس دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت است. ملاحظه کردید که علی‌رغم خطراتی که در این سه سال اخیر وجود داشت، نه تنها از جمعیت مشتاق کم نشد بلکه بر آن افزوده شد که قطعاً این اجتماع و همبستگی در شکست داعش اثر داشت. اگرچه عملیات‌های مختلف و همراهی مردم عراق و همراهی دولت‌ها، به سهم خودشان تأثیر داشته‌اند اما بدون تردید یکی از مهم‌ترین عوامل شکست این توطئه و جریان خطرناکی که بر علیه اسلام عمل می‌کرد، همین اجتماع باشکوه اربعین است. لذا باید نظم، انضباط، شکوه و کمیت این اجتماع حفظ شود.

نکته سوم این که از این ظرفیت باید برای افزایش آگاهی، دانایی و معرفت نسبت به اهل بیت و راه حق استفاده شود. به بیان دیگر زیارت اربعین نباید فقط محصور به مناسک نشود؛ همان‌طور که یکی از فلسفه‌های اجتماع حج، همین تبادل فکر و نظر و افزایش دانایی، آگاهی و معرفت است. این از اموری است که باید به آن توجه شود. یعنی همه باید تلاش کنند و از این ظرفیت و اجتماع برای پالایش و پاک‌سازی روحی، برای ارتقای دانش و معرفت، آگاهی و وحدت و همبستگی بیشتر استفاده شود. رهبر معظم انقلاب فرمودند این یک مغناطیسی است که جاذبه‌اش جابر بن عبدالله انصاری را به کربلا کشاند و

^۱. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۱۵.

این جاذبه مغناطیس امروز بسیار قوی تر از گذشته است که مؤمنین و محبان اهل بیت را از همه عالم به سمت کربلا می‌کشاند.

امیدواریم به برکت این اجتماع و محبتی که به اهل بیت در حال افزایش است و همدلی و همراهی مسلمین، شرّ دشمنان و مخالفان اهل بیت به خودشان برگردد.

«الحمد لله رب العالمین»